

هو العليم

بررسی روایات «لا جبر و لا تفویض» (2)

و حقیقت ولایت تکوینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر - جلسه
صدویست و ششم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

دو روایت از امام صادق علیه السلام در نفی تفویض

روایتی که از امام صادق علیه السلام راجع به مسئله جبر و تفویض بود و عرض شد که حضرت در اینجا می‌فرمایند:

روایت اول: نفی تفویض در تشریع

قال الصادق عليه السلام :

لا جبرَ ولا تفويضَ بل أمرٌ بينَ أمرين عني بذلك: أن الله تبارك و تعالی لم يُجبر عباده على المعاصي و لم يفوض إليهم أمر الدين حتى يقولوا فيه بآرائهم و مقائسهم فإنه عزوجل قد حدّ و وظف و شرع و فرض و سنّ و أكمل لهم الدين، فلا تفويض مع التحديد و التوظيف و الشرع و الفرض و السنة و إكمال الدين^۱.

در اینجا منظور حضرت در تبیین معنای جبر و تفویض، تعریف احکام و شرایع است و به عبارت دیگر معنای جبر و تفویض را به باب تکالیف برده‌اند و حضرت منظور از تفویض را در اینجا عبارت از تفویض تکالیف به عباد می‌دانند.

تلمیذ: یعنی به عدم تکالیف؟

استاد: بله، عدم تکالیف یعنی تکالیف مفوض به عباد نیست تا اینکه آنها به آراء خودشان و با اهواء خودشان به هرچه می‌خواهند عمل کنند و با قیاس که از مبانی مرتکزه اهل سنت است، بخواهند با تکالیف برخورد کنند و با آراء خودشان جعل حکم کنند.

خداوند متعال در اینجا حدّ و وظیفه‌ای قرار داده است و تشریع کرده است و واجب و سنتی را تشریع فرموده است. «و أكمل لهم الدين»؛ و دین را هم برای آنها به واسطه مسئله ولایت کامل کرده است.

بنابراین حضرت از این روایت معنای تفویض استفاده عدم احاله و تفویض شرع می‌نمایند؛ البته همان‌طوری که عرض شد منافاتی ندارد که از یک لفظ، مسائل مختلفی که این مسائل در طول یکدیگر قرار دارند، مورد توجه قرار بگیرد.

^۱ توحید، شیخ صدوق، ص ۲۰۶. بحار الأنوار، ج ۴، أبواب أسمائه تعالی و حقائقها و صفاتها و معانيها، باب عدد أسماء الله تعالی و فضل إحصائها و شرحها، ص ۱۹۷.

روایت دوم: نفی تفویض در تکوین

فرض کنید که در یک جا از مسئله تفویض، تفویض **قدرة الله على حجه** است که اینجا می فرماید که معنای امر بین الأمرین این است:

مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ وَ مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَضَّ أَمْرَ الْخَلْقِ وَ الرِّزْقِ إِلَى حُجَّجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِضِ فَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ وَ الْقَائِلُ بِالتَّفْوِضِ مُشْرِكٌ^۱.

در اینجا حضرت در مقام تشریع نیستند؛ یعنی بیان حضرت در باب جبر و تفویض در مقام تکالیف نیست، بلکه در مقام اِعمال فعل است و در مقام اجرای جریان فعل است و در مقام تفویض قدرت خداوند است.

توضیح کلام امام صادق علیه السلام

در آن روایت اوّل، مسئله به تکالیف برخورد می کرد؛ یعنی بیان حضرت از تفویض عبارت از تفویض تشریع به خلق بود، خداوند متعال **لَمْ يُفَوِّضِ التَّشْرِيعَ إِلَى الْخَلْقِ**، البته این بیان است، نه به این عبارت. منظور این است که آراء و افکار مهمله عباد هیچ گونه دخالتی در شرع و تکالیف ندارند و مردم با قیاس خودشان و با آراء خودشان نمی توانند جعل شرع کنند جعل تکالیف کنند، جعل تشریع ها و قوانین کنند؛ بلکه در اینجا نیاز به مقنن معصوم است که او باید برای انسان جعل کند والا اگر قرار باشد هر کسی طبق اهواء خودش جعل کند، دیگر در آن صورت معلوم است که کار به کجا می رسد.

لذا طبق بیانی که در جلسه گذشته عرض کردیم در لسان ائمه علیهم السلام معانی مختلفی را از الفاظ واحد می فهمیم و می بینیم. همان طوری که قرآن دارای بطونی است و هر کسی برحسب آن مرتبه ای که دارد به آن معنا می رسد، همین طور ممکن است یک لفظ واحد دارای بطون و معانی مختلفی باشد و هیچ کدام تنافی با یکدیگر نداشته باشند و لذا یکی در مقام نفی تفویض **قدرة الله على حجه** است، به نحوی که آن قدرت به حجج و به ائمه علیهم السلام تفویض شود به طوری که خیلی ها معتقد هستند؛ چون کارها را می بینند و افعال را از ائمه مشاهده می کنند، ممکن است برای آنها این ذهنیت باطل و غلط پیدا شود که خداوند متعال امور خلق را به حجج و اگذار کرده است؛ مانند یک والدی که امور تجارت و امور کسب را به ولد و ابن خود یا به وکیل خود تفویض می کند و آن والد از مسائل تجارت منعزل می شود، همین طور خداوند متعال هم امور خلق را [به ائمه] تفویض کرده است و خود کنار رفته است.

^۱ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالى و إبطال الجبر و التفویض و إثبات الأمر بین الأمرین و إثبات الاختیار و الاستطاعة، ص ۱۱، ح ۱۸.

در اینجا ما روایاتی از ائمه علیهم السّلام داریم و معروف است. «**لَا تَقُولُوا فِينَا رَبًّا وَ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَ لَنْ تَبْلُغُوا**»^۱ فقط قائل به الوهیت در ما نشوید و هر چه می‌خواهید بگویید. یا روایاتی که داریم مثل «**نَحْنُ صَانِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا**»^۲ اینها دلالت بر این مطالب دارد یا مثلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می‌گویند: «**قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَا هُوَ فَقَالَ: نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ**»^۳ در این باب دلالاتی بر این مسائل داریم.

دو جنبه نفی و اثبات نسبت به ائمه در روایات

این روایات و این بیاناتی که از حضرات معصومین علیهم السّلام نقل می‌شود دو جنبه نفی و اثبات دارد؛ در جنبه اثبات، اثبات قدرت مطلقه ائمه علیهم السّلام و معصومین است و جریان فیض وجود از ناحیه آنها است و مبدأیت برای خلقت و تکوّن عالم است و حدوث و بقاء جمیع ممکنات به واسطه وجود آنها و آثار وجودی اینها است، اینها جهات مثبتّه در این کلمات ائمه است. و اما جهات منفی که ممکن است داشته باشد این است که بعضی از عقول و اوهام این مطالب را نمی‌پذیرند؛ همان‌طور که ما در این زمان هم می‌بینیم که این کتاب‌هایی که علیه این مطالب و این مسائل نوشته می‌شود، خیلی از اینها به‌خاطر این است که نمی‌فهمند.

عدم فهم ولایت تکوینی، ناشی از نقص معرفت امام

این کسانی که ولایت تکوینی را انکار می‌کنند، به جهت این است که ولایت تکوینی را نمی‌فهمند؛ اصلاً نمی‌فهمند ولایت تکوینی چیست؟ چون آنها از امام علیه السّلام یک بصیرت و یک رأیی دارند و آنچه که می‌بینند [این است که] امام علیه السّلام مانند خود اینها دست دارد، پا، ید، رأس، رقبه و امثال ذلک دارد و چطور ممکن است که یک بشر عادی بتواند افعال و اعمال غیر عادی را انجام دهد، این امکان ندارد و اینها آنچه را که در امام علیه السّلام می‌دانند این است که امام علیه السّلام خیلی عند الله مقرب باشد، دعا می‌کند و خداوند دعای او را مستجاب می‌کند؛ فقط این مقدار از امام شعور دارند و واقعاً مشاعر اینها نسبت به امام همین قدر است. یعنی می‌گویند که مثلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دعا می‌کند و خداوند متعال شقّ القمر می‌کند؛

^۱ بحار الأنوار، ج ۲۵، أبواب علامات الإمام و صفاته و شرائطه و ما ینبغی أن ینسب إلیه و ما لا ینبغی، باب نفی الغلو فی النبی و الأئمة صلوات الله علیه و علیهم...، ص ۳۴۷.

^۲ بحار الأنوار، ج ۵۳، تتمه أبواب النصوص من الله تعالی و من آبائه صلوات الله علیهم أجمعین...، باب ما خرج من توقیعاته علیه السلام، ص ۱۷۸.

^۳ بحار الأنوار، ج ۵۴، أبواب کلیات أحوال العالم و ما یتعلق بالسموایات، باب حدوث العالم و بدء خلقه و کیفیت و بعض کلیات الأمور، ص ۱۷۰، ح ۱۱۷.

رسول خدا دعا می کند و شجره، شهادت به رسالت رسول خدا می دهد؛ یا فرض کنید من باب مثال امیرالمؤمنین علیه السلام دعا می کند و آن باب خیر قلع می شود که فرمود: «**مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ بِقُوَّةٍ جِسْمَانِيَّةٍ وَلَكِنْ بِقُوَّةٍ رَبَّانِيَّةٍ**»^۱ پس ائمه علیهم السلام هیچ کاری انجام نمی دهند، فقط کاری که انجام می دهند دعا کردن است. درست مثل افراد متعارف و معمولی که دعا می کنند و خداوند آن دعا را مستجاب می کند، ائمه علیهم السلام هم دعا می کنند. یا به طور کلی همه پیغمبران اصلاً معجزه نمی کنند، معجزه اختصاص به ذات پروردگار متعال و ذات الهی دارد و آنچه که فارق و مایز بین ائمه و بین ما است، این است که ائمه عند الله مقرب هستند و ما مقرب نیستیم؛ به لحاظ تقرب آنها خداوند متعال ادعیه آنها را در اوقاتی که صلاح بداند - نه در همه وقت - مستجاب می کند.

یعنی نهایت ادراک این افراد از ائمه علیهم السلام این مقدار است و الآن هم وجود دارند، دیگر اینها نمی دانند که مسئله ولایت تکوینی یعنی چه؟ [می گویند:] اصلاً ولایت تکوینی معنا ندارد؛ چون اینها می گویند معنا ندارد که خداوند متعال ولایت تکوینی داشته باشد و این ولایت تکوینی در بشر و در انسان معمولی هم محقق باشد. بنابراین ولایت تکوینی اصلاً به طور کلی کنار می رود.

ولی غافل از اینکه شما درباره ملائکه مقرب ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾^۲ یا ﴿يَعْرِجُ إِلَىٰ وَفِي يَوْمٍ ۖ كَانَ مَقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ ۖ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾^۳ که روح و امثال ذلک [است] یا مثلاً ﴿قُلْ ۖ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ۖ أَلَمْوَتِ ۖ أَلَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ۖ ثُمَّ إِلَيَّ رُجُومٌ ۖ تَرَجَعُونَ﴾^۴ و امثال ذلک، شما ولایت تکوینی را در آنها به چه نحوی می بینید؟! بالأخره ملک الموت موجودی مستقل است و به عبارت دیگر وجود فی نفسه دارد، وقتی که یک وجود مستقلی بود و خداوند متعال هم در قرآن می فرماید: ﴿قُلْ ۖ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ۖ أَلَمْوَتِ ۖ أَلَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ۖ﴾، يتوفى را منتسب به ملک الموت می داند. در اینجا آیا اعمال قدرت و اعمال فعل ملک الموت را از باب ولایت تکوینی می دانیم؟! یعنی خداوند متعال قدرت را به ملک الموت تفویض کرده است و ملک الموت قبض روح می کند. یا اینکه ملک الموت هم دعا می کند مثل امام علیه السلام که دعا می کند، او هم این طور

^۱ کشف الیقین، ج ۱، ص ۱۳۹.

^۲ سوره نازعات (۷۹) آیه ۵. مهر تابان، ص ۳۴۳.

«پس سوگند به کسانی که تدبیر امور را می کنند.»

^۳ سوره سجده (۳۲) آیه ۵. امام شناسی، ج ۵، ص ۵۵:

«خداوند تدبیر امر را از آسمان به سوی زمین می کند، و سپس آن امر به سوی خدا عروج می نماید.»

^۴ سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۴۰:

«ای پیغمبر! جواب آنان را چنین بده که فرشته مرگی که بر شما گماشته شده است، به تمام معنی الکلمه شما را می گیرد، و پس از آن به سوی پروردگارتان بازگشت می نماید!»

می‌گوید. امام علیه‌السلام کاری انجام نمی‌دهد؛ بلکه فقط دعا می‌کند [مثلاً] خدایا این مریض را شفا بده و ملک الموت هم در اینجا [همین کار را انجام می‌دهد]! آیات قرآن زیاد است درباره ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْأَلْمُذِرِينَ﴾^۱ نزول وحی بر انبیاء و نزول عوالم خلق ﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۲ یا ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾^۳ زیاد است، حالا ما فقط یک مثال می‌زنیم که همان ملک الموت باشد، این ملک الموت چیست؟! آیا ملک الموت فقط دعا می‌کند و خداوند متعال دعای ملک الموت را مستجاب می‌کند، آیا این طور است یا نه؟! [اگر این طور باشد] این خلاف ظهورات قرآن است، ﴿قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَّلَكُ الْأَلَمَاتِ﴾^۴ قرآن نسبت توفی را به ملک الموت می‌دهد. غیر از این در جای دیگر نسبت توفی را به ملائکه می‌دهد، ملائکه‌ای که تحت امر و نهی ملک الموت هستند، اگر قرار باشد تفویض قدرت قبض روح به ملک الموت صحیح و صادق بیاید، چرا این تفویض به ائمه علیهم‌السلام صحیح نباشد؟! چه دلیلی داریم؟! از نظر برهانی چه دلیلی داریم بر اینکه قدرت الهی به ائمه علیهم‌السلام تفویض نشده است؟! گرچه تفویض معنای غلطی است، حالا ما این عبارت را به کار می‌بریم، چرا؟! به عبارت دیگر: روا باشد أنا الحق از درختی *** چرا نبود روا از نیک‌بختی؟!^۵

وقتی که درختی أنا الحق می‌گوید، ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعَنَّ لَكَ إِنْكَ بَالٍ وَوَادٍ أَلْمُقَدَّسِ طَوْيً﴾^۶ وقتی که این طور است، چرا نشود این فعل از شخص دیگر یا یک فرد متعارفی سر بزنند؟! بنابراین این فقط یک صرف استبعاد است که تفویض قدرت الهی بر بشر برای اینها مستبعد است. فقط همین، اما هیچ دلیلی بر این وجود ندارد.

تبیین حقیقت ولایت تکوینی

ولکن حل مسئله در اینجا است که اینها غافل‌اند از اینکه معنای ولایت تکوینی صرف مرآتیت و ظهور قدرت در مظهر است، دیگر در اینجا شخصی نیست تا اینکه قدرت به او تفویض شود، در اینجا فردی در قبال ظهور حق قرار ندارد تا اینکه مسئله تفویض قدرت به او باشد، همان‌طوری که ذات شخص مظهریت برای حق است، افعال او هم مظهریت برای حق است. خداوند متعال با اراده خود این مظهریت برای فعل را به وجود

^۱ سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۹۳ و ۱۹۴. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۴۰:

«قرآن را بر قلب تو، روح‌الأمین فرستاد تا اینکه از بیم‌دهندگان باشی.»

^۲ سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

^۳ گلشن راز، بخش ۳۰، جواب.

^۴ سوره طه (۲۰) آیه ۱۲. افق وحی، ص ۶۵۲:

«به تحقیق که من پروردگار تو هستم. پس دو نعل خود از پای بیرون آور، زیرا تو در وادی مقدس فرود آمده‌ای.»

می‌آورد و این مظهریت ممکن است که در امام علیه‌السلام باشد یا ممکن است این مظهریت در غیر امام علیه‌السلام هم باشد، فرقی نمی‌کند.

به عبارت دیگر بنا بر مسئله تحقق ولایت تکوینی اصلاً چه فرقی بین اعجاز و افعالی که همه عالم امکان آن افعال را انجام می‌دهند؟! همان‌طوری که افعال یک فعل غیر عادی و متعارف **لَا يَتَمَشَّى إِلَّا بِظُهُورِ هَذَا الْفَعْلِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ صِفَاتِهِ وَأَسْمَائِهِ** همین‌طور ظهور افعال عادی و متعارف **لَا يَتَمَشَّى إِلَّا بِنَزُولِ جَرِيَانِ الْفَيْضِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَصِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى**. پس عارف و متأله بین بروز و ظهور افعال و مظاهر غیر متعارف **مِنَ النَّاسِ** و بین افعال و اعمال متعارف عند الناس هیچ فرقی در اینجا نمی‌بیند؛ بلکه همه اینها به یک نسق واحد و به یک ربط واحد، مستند به ذات اقدس الهی هستند و هیچ‌گونه بینونیت و تمایزی بین آنها نیست؛ الا اینکه ما چون این فعل را غیر متعارف می‌بینیم برای ما مُعْجَب است و لکن افعال و فعلی که حتی یک ذباب در طیران خود دارد، فعلی که یک غنم در حرکت خود دارد، افعالی که این حشرات دارند چون ما اینها را عادی می‌بینیم لذا از حکومت و ولایت تکوینی حضرت حق مبرّی و معرّی می‌دانیم؛ اما در دید و نظر یک عارف هیچ‌گونه فرقی در اینجا ندارد و شخص هیچ‌گونه امتیازی با بقیه اشخاص از این نقطه نظر ندارد.

منشأ تواضع در حالات اولیاء

لذا ما این معنای تواضع و فروتنی را در حالات اولیاء مشاهده می‌کنیم. هر شخصی را که دیدید که دارای فروتنی و تواضع بیشتر است و واقعاً خود را هیچ می‌بیند، بدانید که او از این مسئله توحید بهره بیشتری برده است و قسمت بیشتری نصیب او شده است. چون به هر مقدار که انسان معرفت بیشتر پیدا کند، لازمه معرفت بیشتر، تحقق انکسار و تذلل و عبودیت در او است، اگر عبودیت و تذلل در او نبود بدانید او بهره‌ای نبرده است و صرفاً یک الفاظی است که سرهم کرده است و یک مطالبی است که به‌هم بافته است.

بناءً علی‌هذا عارف کسی است که خود را از نقطه نظر تحقق و مظهریت اسماء و صفات الهی در مرحله صفر می‌داند، نه بیشتر، و هر کسی که از این مسئله بهره کمتری برده است نمره بیشتری می‌گیرد، درست شد؟! هرچه بهره کمتر باشد نمره بیشتر است، بعضی‌ها نمره‌شان بیست است بعضی‌ها هم نمره‌شان پنجاه است، فرعون نمره‌اش یک میلیون است! چون خیلی دیگر برای خودش اظهار سلطنت و حکومت و امثال ذلک می‌کرد.

دلیل جنبه نفی در کلمات ائمه علیهم السلام

این مسئله نفی به این برمی‌گردد که این کلمات حضرت ائمه علیهم السلام یک جنبه نفی دارد و آن جنبه نفی همان مسائلی است که در افراد ایجاد می‌کند؛ یعنی شبهاتی است که در افراد ایجاد می‌کند و چون اینها به مطلب نمی‌رسند، لذا به واسطه این کلمات ائمه علیهم السلام دچار شبهه می‌شوند، دچار شک می‌شوند، چون نمی‌توانند به مسئله تکوینی برسند. لذا برای دفع دخل و برای جبران این جهت نفی، این روایات در اینجا

آمده است که ائمه علیهم السّلام می‌فرمایند که قدرت الهی به ما تفویض نشده است که خداوند در کناری بنشیند.

این روایات جواب از آن روایاتی است که آمده است برای اینکه «**نحن صنّاع ربّنا و الخلق بعد صنّاعنا**» و جواب برای آن روایاتی است که می‌فرمایند: «**أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَا هُوَ؟ قَالَ: نُورٌ نَبِيَّكَ يَا جَابِرٌ**» و امثال ذلک. جواب آن روایاتی است که دلالت می‌کنند بر اینکه ائمه به ما **کان** و ما **یکون** عالم هستند **قادر ما یشاء** هستند و همین‌طور هم هست و باید هم همین‌طور باشد.

چون فقط ائمه معصومین علیهم السّلام و به‌طور کلی چهارده معصوم، واسطه برای فیض هستند و چون طفره در عالم محال است؛ بنابراین لحاظ رتبی و لحاظ علی در عالم کون به واسطه ائمه علیهم السّلام محقق است و برای اینکه شبهاتی این چنین پیدا نشود، خود ائمه مسئله جبر و تفویض و نحوه تفویض قدرت و مشیّت الهی را این‌طور تفسیر می‌کنند؛ می‌فرمایند که قدرت الهی به ما تفویض نشده است که خداوند متعال در کناری بنشیند و از خلق من عزل باشد و ما همه کاره باشیم، نه! این‌طور نیست. ما که مظهریت برای قدرت حق داریم در واقع ظهور حق است که در ما پیدا شده است و ما کاره‌ای نیستیم و راست هم می‌گویند، ائمه کاره‌ای نیستند، اگر ائمه کاره‌ای بودند که ما ائمه را دیگر امام قبول نداشتیم، ما امیرالمؤمنین را امیرالمؤمنین می‌دانیم چون خود را صفر می‌داند! ما امام حسین علیه السّلام را سیدالشهداء می‌دانیم چون در برابر قدرت و مشیّت حق خود را صفر می‌داند، از این نظر ما سیدالشهداء را سیدالشهدا می‌دانیم و الاً عمر که خیلی زیاد است یزید که خیلی زیاد وجود دارد.

این معصومین برای این برای ما معصوم هستند و برای این مقتدای ما هستند و برای این ولیّ و صاحب اختیار ما هستند و ما در همه امور **من الذّرة إلى الذّرة** باید به این چهارده معصوم تأسی کنیم، برای اینکه اینها به مرحله حقیقت و عبودیت رسیده‌اند؛ عبودیت یعنی صفریّت در برابر حق، نداشتن در برابر حق، عدم اعمال قدرت استقلالی در برابر حق، این معنای ولایت تکوینی است.

پس خوب روشن شد که معنای ولایت تکوینی که اینها از آن فرار می‌کنند چیست؟! ولایت تکوینی عبارت از ظهور ولایت حق در یک مظهری است اینکه چیزی نیست، به این راحتی و به این آسانی! این ولایت تکوینی است. حالا چرا فرار می‌کنید؟! دعا کنید خدا در شما هم مظهریتش را ایجاد کند، آیا خدا بخیل است؟! به جای اینکه از خداوند بخواهیم و استغاثه کنیم که خدایا ما را هم مظهر برای ولایت قرار دهد، ما دائماً از آنجا کم می‌کنیم و این کیسه را سوراخ می‌کنیم، آقا چرا اینجا را خراب می‌کنی؟! بیا دعا کن!

به قول مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - وقتی کسی به ایشان گفته بود که آقا عجباً از این همه علم که خداوند در شما قرار داده است، ایشان سرشان پایین بود، فرمودند: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي

عَلَّمَ! خلی راحۃ! و قۃ عۃ از ناحیۃ او اسۃ او هم از خدا بخوا. چون این علامۃ طباطبایی که عۃ را از خودش ندارد، نه علامۃ و نه بالاتر از علامۃ، حالا هر کسی می‌خواهد باشد، فقط مفیض عۃ وجود وحدۃ بالصرافه اسۃ، فقط وجود واحد حی اسۃ، او مفیض عۃ اسۃ، او در یک شخص آن قدر عۃ قرار می‌دهد در یک شخص این مقدار قرار می‌دهد، در یک کسی [مقدار دیگر].

اگر این طور اسۃ انسان چرا به او توجه نکند و نگاه به مظاهر کند؟! این عجب مظهری اسۃ، این عجب مظهری اسۃ! اصلاً عارف و سالک باید فکر و رأی خود را از مظهریت بردارد، نگاه به مظهریت کفر اسۃ!

دیدگاه علامه طهرانی راجع به استادشان مرحوم آقای حداد

من این نکته را اینجا متذکر بشوم؛ نکته این اسۃ که [از] مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یک روز شنیدم که ایشان می‌فرمودند:

من در آن اوقاتی که خدمت مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - بودم، خیال نکن که به ایشان به نظر استقلال نگاه می‌کردم، نه‌خیر! من در همان موقع هم به نظر مظهریت فقط به ایشان نگاه می‌کردم!

و این معنا معنای عجیبی اسۃ، این معنا آن معنای بسیار عجیبی اسۃ که چطور یک سالک که تمام شراشر وجود خودش و تمام شوائب وجود خود و تمام لحظات و امور خودش را فقط و فقط در انحصار متابعت و انقیاد از یک ولی کامل درمی‌آورد؛ اما در عین حال قۃ نگاه و نظر به او می‌کند، رؤیت او، رؤیت مظهریت اسۃ یعنی این را در مقابل خدا هیچ می‌بیند! خیلی عجیب اسۃها!

یعنی شما ببینید با این تواضعی که ایشان نسبت به مقام استاد خودشان داشتند و با این تذلل و خشوعی که داشتند، بارها ما از ایشان می‌شنیدیم با این مقام علمی که مرحوم آقا داشتند و از هر نقطه نظر می‌توانیم بگوییم که ذی نظر بودند؛ یعنی از نظر ادبیات ایشان در ادبیات ذی نظر بودند، ما با ایشان بحث‌های ادبی خیلی می‌کردیم، از نقطه نظر تاریخ ایشان در تاریخ ذی نظر بودند، سال‌ها ایشان مطالعات تاریخ داشتند، شاید پانزده سال یا بیست سال می‌شد که مطالعات تاریخی داشتند. از نقطه نظر تفسیر که در تفسیر قرآن هم ذی نظر بودند و بعضی از مطالبی که من از ایشان در تفسیر می‌شنیدم و استماع می‌کردم در تفاسیر نمی‌دیدیم، از نقطه نظر فقه و اصول و فلسفه و عرفان نظری هم همه در جای خود محفوظ، در عین حال قۃ که صحبت از آقای حداد می‌شد [می‌فرمود که من در مقابل استاد خود آقای حداد صفر هستم].

... به یاد دارم در عبارات عربی و دعایی که ایشان [مرحوم حداد] می‌خواندند حتی غلط هم بود، گاهی اوقات از نظر اعرابی لحاظ غلط می‌کردند؛ چون اینها مأمور به ظاهر هستند دیگر، مأمور به باطن که نیستند؛

^۱ سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:

«و بگو: ای پروردگار من، عۃ مرا زیاده گردان!»

ولی ایشان به اندازه‌ای در برابر استاد خودشان خاشع بودند که بارها من از ایشان شنیدم که در ملأ و در خلأ می‌فرمودند:

من در مقابل استاد خود آقای حداد صفر هستم، صفر هستم.

این عبارتی است که ما نمی‌توانیم از این عبارات بگذریم، اینها عبارات عجیبی است، اینها برای انسان درس است و تمام اینها برای انسان حکمت است و در تمام این تذلل و خشوعی که در برابر او داشتند، در عین حال نظرشان نسبت به او فقط نظر به عنوان یک مظهر بود و این عجیب است؛ یعنی مقام جامعیت بین وحدت و کثرت، مقام حفظ مراتب در عالم وحدت و در عالم اجتماع و در عالم کثرت آن قدر باید زیاد باشد که شخص در هر دو جنبه رعایت حال را بکند.

مثل آن شخصی که خدمت امام هادی علیه‌السلام آمد و برای حضرت یک تویی آورد و خیال کرد او هم مثل بچه‌های دیگر است! توپ آورده بود تا بازی کند!^۱ اینها این طور قائل بودند، البته اینها افراد عوام بودند دیگر، عامی بودند و جاهل بودند؛ اما ایشان با توجه به این مقام و مرتبه‌ای که داشتند، اما لحاظ مراتب را در همه عوالم می‌کردند و این امتیاز بین ایشان از دیگران است، این امتیاز است.

ما یک بار از ایشان شنیدیم که بگویند که من از فلانی بالاتر هستم؛ از آقای حداد بالاتر هستم، یا اینکه من از آقای حداد بالاتر می‌روم و امثال ذلک یا من از آقای قاضی فلان ... ابداً این مطالب را از ایشان شنیدیم؛ حتی از آقای آقا شیخ عباس قوچانی - به اعتقاد حقیر ایشان شخص صادقی بوده است، اما اینکه مراتب عالیه عرفان را طی کرده باشد، من اطلاع ندارم، ممکن است طی کرده باشد - به عنوان یک استاد یاد می‌کند، هیچ وقت عبارتی که موجب تعیر ایشان شود نبوده است و از ایشان سر نزده است.

بله این روش این بزرگان برای ما اسوه است و برای ما الگو است که در عین حال این دو جنبه وحدت و کثرت همیشه مد نظر ما باشد و بدانیم که سهم و نصیب بیشتر را آن شخصی برده است که لحاظ جنبه وحدت و کثرت را در همه مراتب بیشتر کرده باشد.

این هم ختامه مسک شد و تا اینجا مسئله ولایت تکوینی بماند و به همین مقدار کفایت می‌کند. بنابراین معنای این روایاتی که داریم ائمه علیهم‌السلام در مسئله جبر و تفویض، نفی تفویض از خود می‌کنند، نفی استقلالیت تفویض و انعزال حضرت حق از قدرت و اراده است؛ اما به عنوان مظهریت ائمه علیهم‌السلام مظاهر قدرت و مشیت و اراده حضرت حق هستند. إن شاء الله تا جلسه بعد برویم سراغ تفاسیر دیگری که از ائمه علیهم‌السلام راجع به معنای تفویض شده است.

^۱ روایتی با این مضمون درباره امام هادی علیه‌السلام یافت نشد ولی درباره امام حسن عسکری علیه‌السلام چنین روایتی داریم که جهت اطلاع به إحقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۳۷ رجوع شود.

تلمیذ: این روایاتی که فرمودید آدرسش را ...؟

استاد: این روایت جلد چهار صفحه ۱۹۷ است، بعدی هم جلد پنج صفحه یازده است.

تلمیذ: حفظ قرآن ...

استاد: بله آنچه که ما راجع به ائمه خودمان می‌گوییم دور از عقل نیست، شما خودتان با چشم خودتان یک بچه چند ساله را می‌بینید که خداوند این‌طور به او عنایت کرده است و قرآن را از حفظ می‌خواند از این طرف از آن طرف، تفسیر می‌کند. پس آنچه که ما راجع به ائمه خودمان می‌گوییم که اینها به همه چیز عالم هستند منافات ندارد، این را به همه شیوخ آنجا گفته بودند و خیلی آنها تحت تأثیر واقع شده بودند.

تلمیذ: این پاکستانی، او چطور است؟! یکی هم هست پاکستانی است با پدرش با همدیگر ...

استاد: یک وقت با مرحوم آقا سر یک سفره نشسته بودیم - من چهارده، پانزده سالم بود - بعد یک دفعه آقا به من نگاه کردند و بدون اینکه حرفی بزنند مثلاً این‌طور کردند، من فهمیدم منظور ایشان این است که سبزی سر سفره بیاورم بعد رفتم و آوردم، ایشان فرمودند که وحی این‌طور است! خیلی جالب بود! پانزده سالم بود؛ اصلاً هیچ چیزی نبوده‌ها، نه قرینه‌ای، نه چیزی هیچی، هیچی، یعنی مرتجلاً بود ابتدائاً، هیچ چیزی، من فهمیدم منظورشان این است که سبزی باید سر سفره بگذارم بعد فرمودند که وحی به این می‌گویند!

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ